

«جستاری در معرفت و عرفان»

دکتر زهرا کاشانیها

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید رجایی

چکیده مقاله:

دست یافتن به سعادت واقعی در زندگی، هر انسان حکیم و فرزانه‌ای را وادار می‌کند که از خود، شناختی صحیح داشته باشد، و از آنجایی که حقیقت انسان را روح او تشکیل می‌دهد و روح انسان مجرد است، شناخت آن منوط به هستی‌شناسی می‌گردد. لذا ضرورت طرح مسأله عرفان و معرفت روشن می‌گردد. عرفان نوعی روش زندگی است که محبت به خدا و شناخت حقیقت، ارکان اصلی آن محسوب می‌گردد و عارف شخصی است که به مرتبه شهود ذات و صفات و اسماء الهی نایل گشته است. در این مقاله با استفاده از منابع مستند بر شناسایی عرفان و معرفت و عارف کوشش‌هایی انجام گرفته است.

کلید واژه:

عرفان، معرفت، عارف، انسان، روح، شهود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پژوهشگاه علوم انسانی

پیشگفتار

وصول به سعادت واقعی، هدف زندگی است و هر انسان فرزانه‌ای، تلاش می‌کند تا با شناخت خود، به حقیقت زندگی دست یافته و غایتی نیکو برای خویشتن رقم بزند، شاید بتوان گفت علت اینکه شناخت جان آدمی، سودمندترین دانش‌هاست، از همین روی باشد. از آنجای که حقیقت انسان روح اوست، به یقین شناخت روح و جسم آدمی امری لازم و ضروری می‌گردد و از آنجایی که انسان دارای روحی مجرد و ملکوتی است، برای شناخت صحیح آن، هستی‌شناسی از ضروریات خواهد بود. و از آنجایی که در فراروی انسان، روزی در انتظار است که آن روز، نه مال و نه فرزند نمی‌تواند او را یاری کند، فقط در صورتی که با قلب سلیم؛ روح انسان مزین شده باشد؛ نفع و سود خواهد برد.

«یوم لاینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم»^۱

بنابراین اهمیت پرداختن به این موضوع به خوبی روشن می‌گردد.

انسان در دو سیر؛ سیروورت دارد، یکی قوس نزول و دیگری قوس صعود. اگر مبدأ حرکت را روی دایره‌ای در نظر بگیریم، از هر نقطه‌ای که شروع حرکت باشد به همان نقطه برگشت خواهد بود. عرفا مسیر حرکت از نقطه مبدأ تا دورترین نقطه را «قوس نزول» و مسیر از دورترین نقطه را تا نقطه مبدأ، «قوس صعود» می‌نامند.

حرکت اشیاء اثر مبدأ تا دورترین نقطه، فلسفه دارد، آن فلسفه به تعبیر فلاسفه اصل «علیت» و در تعبیر عرفا اصل «تجلی» است. اشیاء در قوس نزول مثل این است که از عقب رانده شوند، ولی حرکت اشیاء از دورترین نقطه با نقطه مبدأ فلسفه‌ای دیگر دارد؛ آن فلسفه، اصل

۱- قرآن کریم، شعرا، ۸۸-۸۹.

دل و عشق هر فرع؛ به بازگشت به اصل و مبدأ خویش است. به عبارت دیگر، اصل و هدف هر جدا شده و تنها و غریب مانده به سوی وطن اصلی خود است. عرفا معتقدند که این میل در تمام ذرات هستی و از آن جمله انسان وجود دارد ولی در انسان گاهی «کامن» و مخفی است، زیرا کارها و گرفتاری‌ها مانع فعالیت این حس می‌شود. «در اثر یک سلسله تنبیهات این میل باطنی ظهور می‌کند، ظهور و بروز همین میل است که از آن به «اراده» تعبیر می‌شود. این اراده در حقیقت نوعی بیداری یک شعور خفته است.»^۱

آنچه قابل تأمل است این است که، انسان برای رسیدن به ابتهاج و نیکبختی حقیقی باید به طرف حق، صیورت یابد که «الینا المصیر»^۲.

ابن سینا در نمط هشتم «اشارات و تنبیهات» حالت سرور و نیکبختی که برای صاحبان خیر و رهروان کمال ایجاد می‌شود بحث کرده و اقسام آن را شرح و توضیح داده است. او بر این عقیده است که، شادمانی و سعادت همانند ادراک، دارای چهار مرتبه است که عبارتند از حسّی، تخیلی، توهمی، تعقلی، البته نوع کامل آن سعادت و ابتهاج تعقلی است.

ابن سینا بر این باور است که: «زمانی که انسان معرفت به نفس خویش پیدا کند و غیر کمال را بشناسد. برای رسیدن به کمال با آن استعدادهاى محرکه‌ای که در وجود خود می‌بیند، قهراً شایق به سوی آن می‌گردد و این شخص کسی جز عارف و آن معروف کسی جز حق تعالی نیست.»^۳

در نمط هشتم کتاب اشارات ابن سینا در مورد عارف می‌نویسد:

«والعارفون المتزهنون، اذا وضع عنهم درن مقارنة البدن، و انفكوا عن الشواغل، خلصوا إلى عالم القدس والسعادة، وانتقشوا بالكمال الاعلی، و حصلت لهم اللذة العلیا و قد عرفتها.»^۴
یعنی وقتی آلودگی بدنی از عرفای پرهیزکار برداشته شود، از بازدارنده‌ها و موانع جدا شوند، به عالم قدس و سعادت خواهند رفت و با کمال برتر خواهند زیست و لذت بزرگی که تو آن را شناخته‌ای به دست خواهند آورد.

۱- مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، عرفان، ص ۱۳۲.

۲- قرآن کریم، سوره ق، آیه ۴۳.

۳- ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ترجمه حسن ملکشاهی، ص ۴۲۸.

۴- ابن سینا، اشارات و تنبیهات، نمط نهم، مقامات العارفین.

توضیح اینکه، از کلمه عارف کسی قصد شده است که در عقل نظری به مرتبه کمال رسیده باشد؛ و مقصود از عارف پرهیزکار کسی است که، در عقل عملی کامل است. چه کمال عقل عملی جدا شدن از علایق جسمانی است.

عرفا به سبب دوری از علایق مادی و گرایش به عالم قدس و جهان مجرد از ماده، به سعادت باقی و به عالی‌ترین لذت که همان لذت تعقلی است رسیده‌اند. شیخ‌الرئیس در جای دیگر چنین می‌نویسد:

«العارف یرید الحقّ الأوّل لاشی غیره ولا یؤثر شیئاً علی عرفانه...»^۱

ترجمه: عارف، حق نخستین را می‌خواهد نه برای چیزی غیر از حق و هیچ چیز را بر شناخت وی برتری نمی‌دهد. عارف تنها او را برای او می‌پرستد، زیرا حق اوّل شایسته پرستش است. برای آنکه عبادت نسبت شریفی است به حق اوّل. البته اراده عارف به خاطر بیم و امید نیست، که اگر امید و بیم هدف باشد، لازم می‌آید که شیء مورد امید و بیم برانگیزنده و مطلوب باشد و حق هدف نباشد. لذا حق، واسطه برای چیزی می‌شود که آن چیز هدف و مطلوب است نه حق اوّل.

در واقع هدف عارف، فقط حق تعالی است و اگر اراده عارف به غیر حق تعلق گیرد، آن نیز فقط به خاطر حق است و تنها هدف عارف حق بالذات می‌باشد و امید به چیزی یا ترس از چیزی در اراده و عبادت عارف مؤثر نیست و اگر نه حق بالذات هدف نخواهد بود.

در جای دیگر شیخ‌الرئیس حق مطلب را بهتر ادا کرده و چنین معتقد است:

عارف از لذات وصول به حق باخبر است و روی خود را از لذات جسمانی گراینده و به حق توجه کرده است. کسانی که به لذات جسمانی چشم دوخته‌اند، از نظر عارف، همچون کودکانی می‌باشند که از کارهای جدی به بازی مشغولند.

و در فرازی دیگر می‌نویسد:

«..... و کسی که فکرش را به عالم قدس جبروت متوجه کرده باشد و همواره از پرتوهای

نور حق در ضمیرش بتابد، عارف خوانده می‌شود.»^۲

۱- ابن سینا، اشارات و تنبیهات، نمط نهم، مقامات العارفین.

۲- ابن سینا، اشارات و تنبیهات، نمط نهم، ص ۵۸۰.

«تعریفی که شیخ الرئیس ابن سینا از «عارف» بیان می‌کند، بهترین تعریف از این واژه بر قدر است، زیرا هم به وجه شناخت حق که اصل و منبع هستی است توجه کرده است و هم به روشنی اشراق تابنده بر دل عارف، سخن می‌راند و هم فکر را ملاک می‌داند و روشنی ضمیر را میوه شیرین فکر و عقل قلمداد می‌کند.»^۱

آری عارف کسی است که بر مرکب سلوک سوار است و اسفار اربعه را می‌پیماید. در سیر نزول سعی و تلاش وی برای جمع زاد و توشه است و در سیر صعود مرغ جان را، به طرف قلّه قاف معنی و عنقای مغرب و سیمرغ حق متصل می‌سازد.

«عارف کسی است که خداوند در سوره کهف آیه ۱۷ درباره او فرموده است:

«تحسبهم ايقاضاً و هم رقوداً» یعنی پنداری ایشان را بیدارو حال آن که در خوابند.

عارف نسبت به آنچه شب و روز در جهان می‌گذرد خواب است و همچون قلمی است در دستهای گرداننده پروردگار، این مطلب اشاره دارد به این حقیقت «قلب المؤمن بین الاصبغین من اصابع الرحمن تقلبه حیث یشاء».

ترجمه: قلب مؤمن میان دو انگست از انگشتان خداوند می‌باشد، به هر طرف که خواهد

آنها گرداند.»^۲

هر شبی از دام تن ارواح را می‌رهانی می‌کنی السواح را

می‌رهند ارواح هر شب زین قفس فارغان از حکم و گفتار و قصص

شب ز زندان بی‌خبر زندانیان شب زدولت بی‌خبر سلطانان

نی غم و اندیشه سود و زیان نی خیال این فلان و آن فلان

حال عارف این بود بی‌خواب هم گفت اینزد هم رقود زین قوم

خفته از احوال دنیا روز و شب چون قلم در پنجه تقلیب رب^۳

۱- کاشانیها، زهرا، صهای عرفان، ص ۱۵.

۲- نیکلسون، رینولد آلن، ترجمه ماهدخت همایی، ص ۱۵۲.

۳- مولوی، جلال‌الدین، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۲۱۹.

عارف کسی است که به مرتبه شهود ذات و اسماء و صفات الهی رسیده است و این مقام از طریق «حال» و «مکاشفه» بر او معلوم گشته است و نه فقط از راه علم و معرفت. عده‌ای گویند عارف کسی است که، فنای در حق یافته و هنوز به مقام بقا نرسیده یعنی از مقام تقیید به مقام اطلاق نایل نشده است.

صوفی از پرتو می، راز نهانی دانست
 گوهر هرکس از این لعل، توانی دانست
 شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس
 که نه هر کو ورقی خواند، معانی دانست
 عرضه کردم دو جهان، بر دل کار افتاده
 به جز از عشق تو باقی، همه فانی دانست^۱

گروهی می‌گویند: «عارف کسی است که، عبادت حق را از آن جهت انجام می‌دهد که او را مستحق عبادت می‌داند نه از جهت امید ثواب و خوف عقاب. در مقابل اهل معامله که عبادت حق را جهت ثواب اخروی انجام می‌دهند.»^۲ آری عارف زبانش گویای به یاد حق است. «عارف انسانی است شاگرد مکتب انبیاء و همنشین با اولیاء، در بندگان حضرت الله از اصفیاء به سیر و سلوک راه الهی بینا و به اجرای دستورات مولا به قوت عشق دانا و زبانش به ذکر حق گویا و در جستجوی حقیقت همیشه پویا و به اسرار راه دوست دانا.»^۳ در عرفان ایثار و فداکاری لازم است.

«عرفان واقعی بدون فداکاری در راه دین حاصل نخواهد شد. البته عرفان که همواره با جهاد اکبر همراه است، هرگز جهاد اصغر را ترک نخواهد کرد و گرنه در جهان اکبر مهزوم می‌شود نه فاتح.»^۴

در پایان این مقال، مطلب را با گفتار حیات بخش معصوم (ع) در تعریف عارف به پایان می‌بریم. امام صادق (ع) در تعریف عارف می‌فرماید:

«العارف شخسه مع الحق و قلبه مع الله - تعالی - ولو سها قلبه عن الله - تعالی - طرفه عین، لمات شوقاً إلیه. والعارف امین ودایع الله - تعالی - و کنز اسراره و معدن نوره و دلیل رحمته

۱- حافظ، دیوان شعر، ص ۲۵۱.

۲- مصباح الهدایه، ص ۸۰.

۳- انصاریان، حسین، عرفان اسلامی، ج ۱، ص ۳۶.

۴- جوادی آملی، عبدالله، عرفان و حماسه، ص ۴۳.

علی خلقه و مطیعة علومه و میزان فضله و عدله. قد غنی عن الخلق والمراد والدنیا، ولا مونس له سوی الله و مع الله. فهو ریاض قدسه متردد و من لطایف فضله متزود، والمعرفة اصل، فرعه الایمان»^۱

ترجمه: عارف کسی است که هر چند بدن او با خلاق است و محشور و مختلط با آنان می‌باشد ولی دل او همیشه با خداست و اگر لحظه‌ای دلش از خدا غافل شود از شدت شوق هلاک می‌شود. عارف؛ امین ودیعه‌های خداوندی و گنج اسرار و منبع نور یزدان است و دلیل رحمت خداوند - تبارک و تعالی - برخلاق است و خدا او را مطیع علوم خود و میزان فضل و عدل خود قرار داده است (حامل علوم ربوبی است) عارف آن کسی است که از خلاق و میل دنیا بی‌نیاز است و یار و مونس او جز خداوند کسی نیست و نگوید و نشنود و نفس نزند مگر از برای خدا و در راه خدا و از خدا و با خدا. پس چنین عارفی، در بوستان‌های قدس الهی متردد است و از لطایف فضل او خوشه‌چین معرفت. اصل معرفت است و ایمان متفرع بر آن است.

عارف آن مسافری است که، عرصه‌های طولی و عرضی اسفار را درنور دیده و شاهد وصال را در آغوش گرفته و شیرینی شهود را در کام داشته و به توحید ناب که آخرین مقام است، دست یازیده که البته توحید خود مسیر عرضی اوست. او در گلستان وحدت کشف راز کرده و از سوی الله (غیرخدا) قطع نیاز کرده و از می صاف زلال وحدت نوشیده و مست از شراب طهور ساقی گردیده که «وسقیهم ربهم شراباً طهوراً»^۲

مسافر آن بود کو بگذرد زود زخود صافی شود چون آتش از دود
کسی مرد تمام است کز تمامی کند با خواجگی کار غلامی^۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- به نقل از باب ۹۵ از کتاب مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة ملا عبدالرزاق گیلانی، ترجمه سید ضیاءالدین محدث، ص ۵۱۹.

۲- قرآن مجید، سوره انسان، آیه ۲۱.

۳- شیخ محمود شبستری، گلشن راز (باغ دل) تصحیح دکتر حسین الهی قمشه‌ای، ص ۱۶.

عرفان و معرفت

معرفت و عرفان به یک معنی و همان شناسایی و شناختن می‌باشد؛ «عرفان راهی برای وصول به حقیقت، با تأکید بر کشف و شهود همراه با تزکیه نفس است.»^۱

و به قولی دیگر: «عبارتست از علم به اسرار حقایق دینی.»^۲

«در اصطلاح معرفت قلبی است که از طریق شهود باطنی حاصل می‌شود. کسی را که واجد مقام عرفان است، عارف می‌گویند و دانشی را که مبتنی بر عرفان است معرفت می‌خوانند.»^۳

«عرفان علم به خداوند سبحان است از حیث اسماء و صفات و مظاهرش و علم به احوال مبدأ و معاد و حقایق عالم و کیفیت رجوع عالم به حقیقت واحده‌ای که ذات الهی است و معرفت و شناختن طریق سلوک و مجاهده برای آزاد ساختن نفس از تنگنای قیود جزیی و اتصال و پیوند آن به مبدأش و اتصاف آن به اطلاق و کلیت.»^۴

عرفان را روح شریعت و جان تقوا نیز خوانده‌اند، زیرا معرفت حقیقی که شناخت حق باشد عرفان است و به قول مولانا جلال‌الدین رومی:

جان شرع و جان تقوا عارف است	معرفت محصول زهد سالف است
زهد اندر کاشتن کوشیدن است	معرفت آن کشت را روئیدن است
امر معروف او و هم معروف اوست	کاشف اسرار و هم مکشوف اوست ^۵

عرفان را به دو بخش تقسیم کرده‌اند، عرفان نظری و عرفان عملی.

در عرفان نظری بحث از وجود است از آن نظر که جلوه و مظهر حق است. چنانکه در فلسفه هم بحث از وجود می‌باشد، اما بدون هیچ قید و شرطی. یعنی نوعی جهان‌بینی که نگاهی خاص به هستی ارائه می‌دهد و به ویژه در مورد نقش و جایگاه انسان در هستی به بحث می‌پردازد.

۱- زیبایی‌پرستی در عرفان اسلامی، علی اکبر افراسیاب‌پور، ص ۱۰۵.

۲- فرهنگ فلسفی، جمیل صلیبا، ص ۲۲۹.

۳- مبانی عرفان و تصوف، قاسم انصاری، ص ۱۳.

۴- کلیات عرفان اسلامی، همایون همتی، ص ۲۰.

۵- مولانا جلال‌الدین رومی، مثنوی، ص ۳۳۵ و ۲۱۸.

در عرفان عملی به سیر و سلوک پرداخته می‌شود و موانع وصول به حق، یکی پس از دیگری، از سر راه برداشته می‌شود و با تزکیه نفس به سوی لقاء الله پیش می‌رود. این عمل نوعی مجاهده و تهذیب نفس است که با پاک شدن از زنگارهای درونی و دوری از رذایل اخلاقی به انجام می‌رسد.

عرفان به معنی شناسایی و مراد شناسایی حق است و نام عملی است از علوم الهی که موضوع شناخت آن حق و اسماء و صفات اوست.

بالجمله راه و روشی که «اهل الله» برای شناسایی حق انتخاب کرده‌اند، عرفان نامیده شده است و عرفان و معرفت حق به دو طریق میسر است، یکی به طریق استدلال از اثر به مؤثر و از فعل به صفت و از صفت به ذات و این مخصوص علماء است و دوم، طریق تصفیه باطن و تخلیه از غیر و تحلیه روح و آن طریق معرفت خاصه انبیاء و اولیا و عرفاست و این معرفت کشفی و شهودی را غیر از مجذوب مطلق هیچ کس میسر نیست، مگر به سبب طاعت و عبادت قلبی و نفسی و قلبی و روحی و سرّی و خفی و عرض از ایجاد عالم، معرفت شهودی است.

«و عرفا عقیده دارند که برای رسیدن به حق و حقیقت بایستی مراحل را طی کرد تا نفس بتواند از حق و حقیقت بر طبق استعداد خود آگاهی حاصل کند و تفاوت آن‌ها با حکما این است که تنها گرد استدلال عقلی نمی‌گردند، بلکه مبنای کار آنها بر کشف و شهود است.»^۱ در حدیث است «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و «إعرف نفسك تعرف ربك» کسی که خویشتن را بشناسد، پس همانا پروردگارش را شناخته است. و بشناس نفست را تا بشناسی خدایت را.

معرفت و عرفان از ویژگی‌های انسان است و انسان هر چه کاملتر باشد، از این استعداد بیشتر سود و بهره می‌برد. یکی از تعاریفی که از عرفان داده شده چنین است: «عرفان نوعی روش زندگی و مکتبی است که محبت خدا و شناخت حقیقت ارکان اصلی آن را تشکیل می‌دهد.»^۲

۱- سجادی، سیدجعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص ۳۸۳.

۲- حاگمی، اسماعیل، مجموعه مقالات سمینار ادبیات انقلاب اسلامی، ص ۱۵۹.

مرحوم دهخدا ذیل مفهوم «عرفان» می‌نویسد:
 «عرفان نام علمی از علوم الهی است که موضوع شناخت حق و اسماء و صفات اوست و
 بالجمله راه و روشی است که اهل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده‌اند، عرفان گفته
 می‌شود.»^۱

استاد مطهری معتقد است که اهل عرفان هر گاه با عنوان فرهنگی یاد شوند با واژه «عرفا» و
 هر گاه با عنوان اجتماعی یاد شوند بیشتر با عنوان «متصوفه» یاد می‌شوند.
 «هر چه نام وجود دارد، جز شأنی از شئون آن حقیقت واحد نیست، این که تاکنون
 می‌گفتیم که در جهان هستی علت و معلول هست، اکنون براساس دیدگاه عرفا باید گفت که:
 علت یک امر حقیقی و معلول شأنی و جهتی از شئون و جهات او است. بنابراین بازگشت
 علیت هم به این است که آن حقیقت، دارای اطوار و حیثیت‌های گوناگون می‌شود و هر لحظه
 به شکلی درمی‌آید، نه این که چیزی جدا از او ایجاد شود. به عبارت دیگر، علیت در عرفان
 تطور و شأن است، نه ایجاد و ابداع.»^۲

نتیجه‌گیری

عرفان، تفسیر کننده هستی است، یعنی تفسیر خدا، جهان و انسان. اما نه به شکل فلسفی،
 بلکه به شکل عرفانی. آنچه که از طریق تصفیه نفس و ترکیه آن، با کشف و شهود صحیح
 حاصل می‌شود. تا جایی که آنچه را فیلسوف و عالم می‌داند، عارف می‌بیند و این خود بهترین
 بیانی است که می‌توان برای عرفان ذکر کرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

۱- فرهنگ دهخدا، ذیل واژه عرفان .

۲- صدر المتألهین شیرازی، اسفار اربعه، ج ۲، ص ۳۰۰ به بعد .

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- دیوان حافظ.
- ۳- مثنوی معنوی مولوی.
- ۴- ابن سینا، حسین، اشارات و تنبیهات، ترجمه حسن ملکشاهی، انتشارات سروش، ۱۳۷۵، تهران.
- ۵- افراسیاب پور، علی اکبر، زیبایی پرستی در عرفان اسلامی، انتشارات طهوری، ۱۳۸۰، تهران.
- ۶- انصاری، قاسم، مبانی عرفان و تصوف، انتشارات طهوری، ۱۳۷۵، تهران.
- ۷- جوادی آملی، عبدالله. عرفان و حماسه، نشر اسراء، ۱۳۷۶، تهران.
- ۸- دهخدا، علی اکبر، فرهنگ دهخدا، دایرة المعارف، ۱۳۷۵، تهران.
- ۹- حاکمی، اسماعیل، مجموعه مقالات سمینار ادبیات انقلاب اسلامی، تهران.
- ۱۰- سجادی، سیدجعفر، فرهنگ معارف اسلامی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۲، تهران.
- ۱۱- شبستری، شیخ محمود، گلشن راز (باغ دل)، به تصحیح حسین الهی قمشاهی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، تهران.
- ۱۲- صلیبا، جمیل، فرهنگ فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، انتشارات حکمت، ۱۳۶۶، تهران.
- ۱۳- کاشانیها، زهرا، صهبای عرفان، انتشارات رامین، ۱۳۸۲، تهران.
- ۱۴- گیلانی، عبدالرزاق، مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ترجمه ضیاءالدین محدث، تهران.
- ۱۵- مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، انتشارات صدرا، ۱۳۵۸، قم.
- ۱۶- همتی، همایون، کلیات عرفان اسلامی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، تهران.
- ۱۷- صدرالمتألهین شیرازی، اسفار اربعه، ج ۲، ص ۳۰۰ به بعد.